

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - یازدهم دسمبر 2011

صابون یا سابون؟؟؟

موضوع حاضر را به تاریخ 24 سپتمبر 2011 سر دست گرفته و در مقدمه چنین نوشته بودم:

« بر آن بودم که ترتیب نوشتن این کلمه را ضمن بحثی جامع و زیر عنوان "مشکل املائی کلمات خارجی در زبان دری" بیارم، مگر چون این مبحث را سر دست گرفتم، پهنه اش را وسیعتر و وقتگیر از آن یافتم، که بتواند بدین زودی زود عرضه شود؛ خصوصاً با این وقت کم و محدودی که من دارم. ازینرو نخواستم ندای دوست صمیمم، شاعر آزاده و قصیده سرای پرآوازه، جناب نعمت جان مختارزاده را ازین بیشتر معطل و منتظر گذارم. اینست که گوشه کوچکی از آن بحث گسترده را در خلال همین مقاله مختصر می‌گنجانم.»

گرچه همان زمان یادداشتهای مقدماتی و خاکی موضوع را روی صفحه کمپیوتر ریختم، مگر ادامه و پیگیری آن تا سرحد "به انجام رساندن" و "تکمیل" آن متأسفانه تا همین دم به تعویق افتاد. موضوع آن قدر ملتوی ماند و به اصطلاح "طعل خورد" که تقاضاء کنندگان "توضیح مسأله" گوئی موبدماغ گردیده و پیام دنبال پیام دوستان را طعنه میدادند، که نشود که آن متعهد تصریح این بحث - اعی "معروفی" - میدان خالی کرده و گویا قتر گفته باشد؟ از قرار معلوم دوستان صفحه "فیس بُک" که مُحَرِّک اصلی به میدان انداختن این بحث بودند، گاه و بیگاه به گوش دوست گرامیم نعمت جان مختارزاده میزده اند، که بالآخره چرا آن "فلانی" باصطلاح "دنب بدست نداده"، به عهد خود وفاء نمیکند و در زمینه روشنی نمی اندازد؟؟؟ شاید هم بر سبیل طنز گفته باشند، که:

« گناه از خود صابون است که لشم است و دُم در دست نمیدهد!!!»

خجلم که مصروفیتهای بی امان و بی حد و حصر من - که علی الظاهر تنبلیها هم بدان افزوده میشود - زمینه این همه "سرگوشیهای دوستانه" را فراهم گردانیده است. و من میگویم "دیر آید و درست آید!!!" و فحوای مثل چکی را هم پیش میکشم که: "سرانجام آمد، ولو که دیر آمد!!!" (اگر دیر هم آمد، آمد!!!)

از شیرین زبانی و سخنان چرب و نرمی که ظاهراً نوعی "تیرآمدن" جلوه خواهد کرد، اگر بگذریم، میرسیم سر اصل مطلب معهود؛ یعنی ترتیب نوشتن آن کلمه مورد جنجال و جدال. شاید کسی بگوید:

« باباجان! "صابون" و مینوتش "سابون" اصلاً ارزش این همه جار و جنجال و بحث و فحس را ندارد!!!»

به هر تقدیر:

صابون یا سابون؟؟؟

پیش از ورود بدین مبحث اجازه دهید قصه ای را بازگویم - و باصطلاح ناسالم و کج و مُعَوِّج ایرانیان "بازگو کنم" - که حکم فکاهی را دارد:

وقتی چند روز قبل با شاعر آزاداندیش و نازکخیال جناب تیموری صاحب گرم مکالمه - یا باصطلاح باز هم ناسالم "گفت و گوی" - تلفونی بودم، ضمن آمدن گپ گفتم که مقاله ای را سر دست گرفته ام و موضوع آن را خدمت شان گفتم و گفتم که اصل مسأله از نوشتن کلمه "صابون" برخاسته است، که در وطن ما و حتی در تمام قوامیس متداول دری و فارسی بشکل "صابون" نوشته میشود. فرمودند که با این تذکر قصه ای بیادم آمد و آن چنین است:

« شاگردی در یکی از مکاتب کابل در مضمون دری ناکام مانده بود. مادرش که ازین ناحیه سخت به غضب آمده بود، فوراً خود را به مکتب رسانده و یخن معلم دری را گرفت، که چرا پسرش را ناکام کشیده است. معلم به مادر گفته بود:

« برای اینکه بچه شما "صابون" را به "سین" و بشکل "صابون" نوشته بود!!!»

مادر وقتی این بی انصافی را دید، برای معلم صاحب گفته بود:

« مثلی که اگر "صابون" را بصورت "صابون" نوشته کنیم، کف نمیکند و کالا را پاک نمی شوید؟؟؟»

و بگذارید که توأمان دو قصه دیگر را نیز بیارم، تا خواننده عزیز خوشخوی گشته و برای خواندن بحثی بالنسبه "جدی" و "خسته کن" آماده گردد:

صانگ و آصطح:

این دو قصه را بدین امید می آرم، تا انبساطی بیاورد؛ بدون اینکه کاملاً از موضوع خارج گردیم: سال 1338 هـ ش بود و صنف یازدهم لیسۀ جلیل حبیبیه را میگذاشتندیم که بچه ها بند و بست میله را گرفتند. قرار بر این شد که به استالف برویم و از آب و هوا و منظر بهشت آسای آن نزهتکده لذت ببریم. ترتیبات گرفته شد و رحیل به حرکت درآمد. از کوتل خیرخانه گذشته و وارد دند شمالی گشتیم و از دامان وسیع و سرسبز آن که رشک فردوس برین را برمی انگیخت، میگذاشتیم و لذتها همبیردیم. از تاکزارها که تا چشم کار میکرد وادی را پوشانده بود و به یقین که به هزارها میرسید، گذشته و "هی میدان و طی میدان و خار مغیلان و درازی از شب یلدا و تلخی از تنباکو و شیرینی از سخن" گفته خود را به صیفیه استالف رسانده و در "تخت استالف" پیاده گشتیم و جایگاه و پایگاه و باشگاه و منزل مقصود ما هم همانجا بود. ساعات روز را با فرحت هرچه تمامتر و به خوشی و شوخی و مستی گذشتانده و شب را نیز زنده صبح کردیم. فردا رهسپار کابل شدیم، در حالی که از بیدارخواهی همه لکات میخوردیم و هر لحظه چشمهای ما پُت میگشت. نمیدانم که در هنگام برگشت چطور شد که در طول راه لوحه "کوتل سانگ" با املائی "صانگ" جلوه کرد، و همینکه بچه ها لوحه را خواندند، یکی از "دارداری"های صنف با ولوله بانگ برآورده گفت:

«اونه شکر سالنگام به صات نوشته کن!!!»

(اونه شکر سالنگ را هم به صاد نوشته کرده اند)

"وحید پرونتا" که از همصنفان "شهرنو نشین" ما بود، روی خود را بطرف من دور داده پرسید:

«خلیل بچیم! "صانگ" درست اس؟؟؟»

گفتم:

« بچه پدر! مالومدار که غلط اس، مگم کدام دیوانه باشه که کلمه خود ما ره بحرف خاص "عربی" نوشته کنه؟؟؟»

- حدیث دوم از شهر "کرمان" است که در جنوب کشور ایران قرار دارد. سال 1985 بود یا 1986 - خدا گردنم را نگیرد - که مدت دو هفته از ماه آگست را در این شهر گذشتاندم. معمولم چنان بود که روزانه چندین ساعت گرم و سوزان را که استخوانهای آدم را مثل موم ملایم میساخت، در نقاط دیدنی شهر میگذاشتاندم، با مردمان آنجا در تماس می آمدم و از منظر شهر و دیار و نقاط "بیروبار" که با وطن بسیار تفاوت نداشت، لذت میبردیم. یک روز چاشت که در آفتاب مطراق (یا متراق؟؟؟) مصروف گشت و گذار بودم و از فرط ماندگی پایهایم یارای رفتن را از دست داده بود، در "میدان مشتاق" - و به اصطلاح خود شان "فلکه مشتاق" - وارد دکان کبابیی گشتم که با ذوق و سلیقه خاص کباب کوبیده(کباب لوله) را در سیخهای حیدری درکشیده و روی آتشی جَرار بریان میکرد. بوی دلربای کباب که منطقه را مست ساخته بود کار خود را میکرد؛ از هزاران اعلان "بی بی سی" و "سی ان ان" و "رویتر" هم بهتر و کارسازتر. اشتها سخت قمچین شده بود. یک خوراک کباب با ملحقاتش فرمایش دادم - "سفارش دادم" به گفته آنجائی. بعد از تناول کبابی جانانه که از مزه اش آدم سیر نمیشد، و خوردن یک بوتل دوغ سرد گازدار و چند پیاله چای پررنگ که زنگ از دل بنگ میکند، و بعد از اینکه خوب دم راست و شکم درست چرب گشته بود، دکان کبابی را ترک گفته خواستم تکسی گرفته به هتل بروم - به "هتل ناز" در "میدان آزادی"؛ آن هم چه ناز هوتلی. جناح شرقی "چارراهی مشتاق" مانند همیشه سخت مزحدم است و جُمجمات آدمیزات(آدمیزاد) و تیزرفتار و تکسی و

سرویس و بایسیکل سوار و هرچه دیگر از راکب و مرکوب و زنان سیاهپوش در نظر آید مثل "کچری قروت" باهم در آمیخته معلوم میشوند. در گوشه ای از همینجا، در کنار "مسجد بزرگ" و مقبول آنجا تکسیبی را دیدم ایستاده، مگر "بی صاحب" که در شیشه عقبی آن کلمه ای عجیب و غریب به خط زیبای نستعلیق نقش بسته بود؛ کلمه ای که تا آن دم هرگز نه دیده بودم و نه میشناختمش. این کلمه بی مانند، "أحصح" نام داشت. اول جبین در هم کشیده خیره گشتم و باز خندیدم و بسیار بلند و قاه قاه خندیدم. آنقدر بلند خنده کردم که مردم اطرافم روی خود را دور داده و با تعجب بسویم نگر بستند؛ شاید پیش خود گفته باشند که مردکه دیوانه شده و از عقل بیگانه!!!

این خنده فقهه مگر از درد درونیم حکایت میکرد، چون دانستم که خطاط و نویسنده این کلمه بمانند من از رژیم کربلائی - فاشیستی آخوندان دل ناشاد و پر خون دارد. در آن سالها که جمهوری اسلامی نوپای گفته میشد، تشدد و سختگیری مقامات دولتی - در تمام ساحات - حد و حصر نمیشناخت. مسافری که از اروپا و جهان به اصطلاح "آزاد" وارد این ملک میشد و این قدر قید و بست را میدید، فکر میکرد که وارد زندان معروف "باستیل" گردیده است. مالک تکسی اما با این طنز گزنده و گویا، گویا خواسته بود که "عربی مابی" و "عربی پرستی" و "استعراب" رژیم آخوندی ایران را به باد استهزاء گرفته و مسقره (مسخره) و باصطلاح شیرین کابلی به یک پیسه بسازد!!! خواننده ارجمند حتماً متوجه گشته است، که آن تکسیوان نقاد کلمه دری/فارسی "آهسته" را با حروف "خاص عربی" نوشته و در واقع آهسته و خاموشانه ملاهای کافرکیش را چوبکاری و فرآشی کرده بود!!!!

حالا که پیشانی خواننده گرانقدر ان شاء الله اندکی باز شده است، می آئیم به اصل مطلب و به فرموده قماربازان کابلی "سر سولاخ کدن بجل":

اولاً بر قاموسهای لغات دری و عربی در زمینه نظر می اندازیم. البته لست فرهنگهای مهم زبان فارسی و دری از زمانه های قدیم تا به امروز بسیار طویل است و به بیشتر از "پنجاه" میرسد. و این فارغ از صدها و هزاران فرهنگ کوچک و فرهنگهایست که موضوعات خاص را بیان میکنند و یا قاموسهایی که بصورت ضمنی و یا در کنار آثار قدما نشر گردیده اند؛ و من ازین میانه تعدادی از آنها را نام میبرم که در کتابخانه ام موجود دارم:

- "فرهنگ تاریخ جهانگشای جوبنی" - در شرح لغات تاریخ "جهانگشا"
- "فرهنگ مثنوی" که لغات و اصطلاحات "مثنوی معنوی" خداوندگار بلخ، حضرت مولانا، را تشریح میکند.
- "فرهنگ شهنامه" که به تشریح و تحلیل لغات شاهنامه فردوسی توسی میپردازد.
- "فرهنگ لغات دیوان انوری باوردی (ابیوردی)" - در شرح لغات اشعار انوری
- "فرهنگ لغات عامیانه فارسی (دری) افغانستان" اثر استاد عبدالله افغاننویس
- "فرهنگ فارسی عامیانه" اثر ابوالحسن نجفی
- "فرهنگ گویشی خراسان بزرگ" اثر امیر حسین اکبری شالچی
- "فرهنگهای عامیانه مربوط به مناطق مختلف از قلمرو زبان دری/فارسی" که ذکر همه باعث اطاله کلام میگردد.

و صدها فرهنگ اختصاصی دیگر.

برای پیشبرد این بحث به چند فرهنگ مستقل و بالنسبه "عمومی" لغات نظر می اندازیم:

- فرهنگ حسن عمید - مشهور به "فرهنگ عمید":

صابون - ۱. (اسم) [فر] (فرانسوی) Savon جسمی است که از سود و یا پتاس و روغن نباتی یا ماده چربی دار دیگر ساخته میشود و برای شستشوی (شست و شوی - تصحیح از معروفی) بدن و جامه بکار میرود، بعبری نیز صابون میگویند.

توجه گردد که صاحب فرهنگ عمید کلمه "صابون" را عربی نمیداند!!!!

- فرهنگ داکتر محمد معین - مشهور به "فرهنگ معین":

صابون معرب یو. (یونانی) [Sapon] جسمی است که از ماده ای چرب ساخته شود و آنرا در شستشوی (شست و شوی - تصحیح از معروفی) بدن و لباس بکار برند.... و در پاورقی کلمات Soap و Savon یعنی مُعادلهای انگریزی و فرانسوی لغت صابون را مینویسد.

بعد ازینکه شرح "فرهنگ معین" را در مورد "صابون" خواندم، به انترنت و گوگل Google مراجعه کردم و نیز از دوستان یونانی خود معلومات گرفته و متوجه گردیدم که آنچه را "گوگل" در زمینه آورده است، از طرف دوستان یونانیم - یعنی اهل همان زبانی که داکتر محمد معین بدان تمسک میجوید - کاملاً تصدیق و تأیید گردید. اینک شرح گوگل را مختصراً و به عبارت خود تقدیم میکنم:

« "صابون" را در زبان یونانی σαπούνι گویند و نویسند که به حروف لاتینی هیئت و شکل (Saponi) را بخود میگیرد.»

با تأسف و حتی تعجب باید بگویم که معلومات "گوگل" خلاف چیزبست که مرحوم داکتر معین در "فرهنگ معین" خود آورده است.

- برهان قاطع:

این لغتنامه اثر "محمد حسین بن خلف تبریزی" متخلص به "برهان" است که در سال 1062 هجری قمری تألیف گردیده است. "برهان قاطع"ی که در دسترس من قرار دارد، به اهتمام و تصحیح و تعلیق و حاشیه نویسی مرحوم "داکتر محمد معین" نشر گردیده است. این فرهنگ که مختصراً به نام "برهان" هم یاد میگردد، از قدیم مورد استفاده فرهنگویسان بوده است، چنان که یکی از مآخذ مهم قاموس معروف "غیاث اللغات" نیز بوده است. البته امروزیان هم از آن استفاده های سرشار کرده اند، بدون آن که از آن نامی ببرند و برده باشند. باید گفت که فرهنگهای لغات غالباً منابع اخذ لغات خود را ذکر نمیکنند - خصوصاً فرهنگهایی که در ایران تدوین گردیده اند. اما فرهنگ معروف "غیاث اللغات" که حدوداً دو صد سال پیش در هندوستان تألیف گردیده است، ازین ناحیه با فرهنگهای مدون ایران کاملاً فرق میکند، چون مآخذ و منابع اخذ لغات خود را یکایک ذکر میکند!!!!!!

از مزایای "برهان قاطع" یکی اینست، که موارد استعمال لغات مطروحه را با امثله از کلام منظوم متقدمان و معاصران زمان خود، مسجل میسازد. "برهان" در ذیل "صابون" چنین می آورد:

« با ثالث بواو کشیده و بنون زده، معروف است و آن چیزی باشد که بدان جامه و امثال آن شویند و مسهل خام است.» و در پاورقی در تکمله چنین نویسد:

« (عر) صابون، از یونانی Sapon، لاتینی Sapo، oni، به همین معنی ...، فرانسوی savon، انگلیسی Soap، آلمانی Seife... » ("عر" مراد از "عربی" است.)

- فرهنگ فارسی امروز:

این کتاب لغت که تألیف "غلام حسن صدیقی افشار" و "نسرین و نسترن حکمی" میباشد، زیر ردیف "صابون" این طور نویسد:

«ا. فرآورده پاک کننده، از نمکهای سدیم و یا پتاسیم و اسیدهای چرب، که در مجاورت آب کف میکند و بر حسب کاربرد، مواد رنگی، ضد عفونی کننده، سایا و عطر به آن می افزایند.»

غیاث اللغات:

این کتاب لغات کلمه "صابون" را مستقلاً ارائه نمیکند، مگر ترکیب وصفی "صابون سلطانی" را ذکر کرده است.

"چراغ هدایت":

نیز کلمه "صابون" را بالاستقلال نیاورده، مگر مصدر ترکیبی و اصطلاحی "صابون کسی به کسی رسیدن" را بکار برده است.

"فرهنگ افغانی نویس":

این کتاب اصلاً به "لغات عامیانه فارسی افغانستان" مسما میباشد. مؤلف کتاب استاد عبدالله افغانی نویس، در ذیل کلمه "صابون" نویسد:

«صابون(ع) معروفست که آنچه بآن کالا شویند.» («ع» یعنی "عربی" - شرح از معروفی)

استاد افغانی نویس کلمه "صابون" را عربی میداند.

- لغتنامه دهخدا:

که اساس و یادداشت گیریهایش را علامه "علی اکبر دهخدا" ریخت ولی کار تدوین و جمع آوری و چاپ و نشرش بدوش هینتی تحت ریاست داکتر محمد معین - مؤلف "فرهنگ معین" - بود، در ذیل کلمه "صابون" چیزی نویسد که مغایر گفته های "معین" و "برهان" است:

«صابون. (معرب، ا) صابون است. گرم و خشک، مفرح جسد، منضج، ملین، مدرّ و جالی است. (منتهی الارب). از مخترعات هرمس است، و طریق س...» ("مفرّح" = "فرحت آور"؛ "منضج" = "پخته کننده اخلاط و بلغم و غیره"؛ "ملین" = "ملایم کننده"؛ "مدرّ" = "ادرار آور" و "جالی" = "جلا دهنده" - همه کلمات عربی و اصطلاحات طب قدیم میباشدند - شرح از معروفی)

چنان که میبینیم "لغتنامه دهخدا" هم "صابون" را معرب میداند؛ مگر معرب "صابون" و نه معرب Sapon - چنان که داکتر معین در "فرهنگ معین" و "برهان قاطع" ادعاء کرده است. اگر گفته لغتنامه مرحوم دهخدا را مبنی بر "معرب بودن" کلمه "صابون" از "صابون" (تعریب "صابون" به "صابون") قبول کنیم - که تا حد زیاد قابل قبول هم تواند بود - راه دیگری نمی ماند مگر اینکه "صابون" را دری و فارسی بدانیم؛ همان قسمی که غیرمستقیم از قاموس عربی به عربی و تا حد زیاد مطمئن و قابل اعتبار "المنجد" هم استخراج میگردد!!!!!!

- المُنجد:

از کتب بسیار معتبر لغات عربی، یکی هم "المنجد" است. من از روزگاران سابق با "غیاث اللغات" و "المنجد" محشور بودم، چون پدر مرحوم هردو را در کتابخانه خود داشتند و هردو سر دست بوده و همیشه مورد استفاده ایشان قرار داشت. از همینرو من از بسیار قدیم با هردو آشنا گشته بودم. البته مُعضله استفاده از فرهنگهای "عربی به عربی" و حتی "عربی به فارسی و دری" اینست که باید جوینده علاوه بر دانش ابتدائی عربی، ریشه اصلی و مجرد لغات را بشناسد، تا لغتی را در آن پیدا کرده بتواند. یعنی که یافتن لغات در چنین قاموسها بمانند قاموسهای دری و فارسی "استفاده سراسر" نیست و اینطور که هر لغت را در همان شکلش در آن پیدا کرده بتوانیم. در قوامیس عربی لغات در زیر ردیف "ریشه مجرد" آن رده بندی گردیده که متعاقب آن تمام اشتقاقات همان ریشه گنجانیده شده اند. مستثنا مگر کلمات خارجی و غیر عربیست، که در زبان عرب ریشه ندارند؛ مثلاً لغت "صابون" و یا "صابون".

چنان که رفت، برای استفاده از فرهنگهای عربی دانستن اساسات صرف عربی شرط اول است، چون تنها با این دانش ابتدائی میتوان بر ریشه مجرد لغات عربی دست یافت. در هر صورت، چون من از صرف عربی صنوف هفتم و هشتم مکتب استفاده سرشار کرده و هم از حضور پدر مرحوم که عربیدان ماهری بودند، بااساسات صرف عربی رسیده بودم، میتوانستم حتی از همان آوان نیمه جوانی از متون کتب لغت عربی حل مطلب نمایم. ازین شرح جانبی گذشته و به اصل مطلب میپردازم. در کتابخانه کوچک من سه "المنجد" وجود دارد؛

- یکی "المنجد الطلاب" که ملخص عربی به فارسی و برای استفاده طلاب است - در یک جلد با قطع بزرگ - ترجمه مکمل فارسی "المنجد" در دو جلد

- اصل کتاب المنجد - یعنی عربی به عربی - در دو جلد.

المنجد "عربی به فارسی" زیر ردیف "صابون" چنین گوید:

« (صابون کلمه فارسی است، عربی آن غاسول است) صابون معروف که از روغن زیت و بیه(چربی) - شرح از معروفی) میسازند به جهت شستشوی

....

صابونه : تکه صابون

«

و اصل "المنجد" - یعنی "عربی به عربی" - چنین آرد:

« الصابون: والقطعة منه صابونه؛ مركب من الزيت والقلی یغسل به؛ والكلمة فارسية عربیها الغاسول. » (ترجمه: صابون که قطعه ای از آن را صابونه گویند، ترکیبست از چربی و القلی که با آن شسته شود. اصل کلمه فارسی است و عربی آن غاسول میباشد.)

چنان که میبینیم، مؤلف "المنجد" کلمه "صابون" را بصراحت تام "فارسی" اعلام میکند؛ بدون آنکه حرف "ص" وی را مشوش بسازد!!!

احتمالی که من میبینم:

شاید هم کلمه "صابون" را ترکها از زبان یونانی گرفته و بدین صورت نوشته باشند، که از آنجا بزبان دری/ فارسی نیز بعین صورت سرایت کرده است. بد نیست که یک کلمه دیگر ترکی را که در زبان خود بکثرت استعمال میکنیم، در همین ارتباط معرفی کنم. این کلمه "ساچمه" است که در تفنگهای شکاری و خصوصاً "تفنگهای بادی" از آن استفاده میکردند و ترکها در زمانی که الفبای عربی داشتند - یعنی پیش از "اتاتورک"، که الفبای لاتین را جانشین آن ساخت - آن را بشکل "ساچمه" مینوشتند. مرحوم داکتر محمد معین در ردیف "ساچمه" جمعاً شش ترکیبی را در "فرهنگ معین" خود می آورد که در آنها کلمه ترکی "ساچمه" در همین هیئت مکتوب بکار رفته است.

چنان که میبینیم، تمام این فرهنگها و کتب لغت این کلمه را با "صاد" و به صورت "صابون" آورده اند. سؤالی که بلافاصله مطرح میگردد، اینست که با وجود این همه شواهد آشکاره از فرهنگها آیا میتوان این کلمه را با "سین" و در هیئت "صابون" نوشت؟؟؟

بدین منظور باید اولاً ثابت بسازیم که این کلمه واقعاً "عربی" بوده و از آنجاست که گویا وارد زبانهای دری/ فارسی و پشتو گردیده است.

باید گفت که استدلال قاطع اکثریت بزرگ مردم مبنی بر "عربی بودن" کلمه "صابون" همانا نوشته شدن آن با حرف "ص" است. به الفاظ ساده تر:

چون "صابون" را از قدیم الایام با "صاد" که حرف مخصوص کلمات عربی میباشد، مینویسند، ازینرو "صابون" کلمه عربی پنداشته شده است؛ تمت، والسلام و نقطه!!!!!!!

ضد استدلال:

تنها نوشته شدن کلمه ای با حرف خاص کلمات عربی مگر هرگز و هیچ گاه دلیل کافی و شافی و جامع و مانع "عربی بودن" یک کلمه بوده نمیتواند!!! چون دری زبانان/ فارسی زبانان بسا کلمات "غیر عربی" را نیز با حروف خاص "کلمات عربی" مینویسند؛ مثلاً:

بسا کتب موجوده در زبان دری و فارسی، کلماتی از قبیل "تپیدن، غلتیدن، پترول، اتراق، اتاق، امپراتور، پنتوس، ساچمه، قنق(قاتق)، تیر، تنبور، نسوار، شست، شست، توخی، پتونی، پتلون، تهران، سالون، برتانیه، ایتالیه(ایتالیا) و ... را در هیئت "تپیدن، غلطیدن، پترول، اطراق، اطاق، امپراطور، پتنوس، صاچمه، قنق، طبر، طنبور، نسوار، شست، طشت، طوخی، پطونی، پتلون، طهران، سالون، برتانیه، ایتالیه(ایتالیا)، و ..." نوشته اند. در حالی که میدانیم که این لغات "دری(فارسی) و ترکی و فرنگی و ...؛ یعنی غیر عربی" اند و به غلط با "ص و ط" که "حروف خاص کلمات عربی" میباشند، نوشته اند.

پس "نوشته شدن" کلمه "صابون" به "ص" و در هیئت "صابون" هرگز دلالت به "عربی بودن" این کلمه ندارد!!!! برای "عربی بودن" این لغت، دو شرط ذیل باید برآورده شده بتواند:

– یا این لغت ذاتاً "عربی"ست

– و یا اینکه "معرب" است، یعنی که اصلاً لغت خارجیست که اعراب آن را به قانون "تعریب" خود "معرب" و گویا "عربی" ساخته و مطابق مخارج معمول حروف خود، با حروف عربی نوشته اند.

1– اگر این لغت در اصل خود "عربی" باشد، در آن صورت باید اصلاً از ریشه مجرد – درین حالت از ریشه "ثلاثی مجرد" – عربی برخاسته باشد. من فرهنگ "المنجد" را که فرهنگ صد درصد معتبر و مطمئن عربی میباشد، بمدد طلبیده و در آن به تجسس میپردازم. "المنجد" کلمه سه حرفی "صبین" را ذکر کرده است، ولی نه چنان که از آن "صابون" را استخراج و اشتقاق کرده باشد. بصورت جمله معترضه باید بگویم که:

همان طور که میدانیم "زبان عربی" بمانند زبانهای دیگر "سامی" یک "زبان اشتقاقی" میباشد، بدین معنی که تمام کلمات در آن از ریشه خود ساخته و اشتقاق میگردند؛ باستثنای کلمات "جامد"!!!!!!

المنجد "صابون" را بحیث یک کلمه "جامد" – و نه مشتق – آورده و آن را کلمه "فارسی" معرفی کرده و معادل عربی آن را "عاسول" (بر وزن "ساطور" و "فاروق" و "قارون" و "قانون") آورده است. پس این کلمه بااستناد "المنجد" بصورت قطع "عربی" نیست!!!!!!

رابطه صرفی "صبین" با "صابون" از جنس "فعل" و "فاعول":

امیدوارم که این قسمت بحث که خیلی فنی میشود، باعث خستگی خواننده نگردد:

در زبان عربی و هر زبان اشتقاقی دیگر، کلمات در اوزان خاص و مشخص از ریشه خود اشتقاق میگردند. حالا فرض کنیم که "صابون" کلمه عربیست. اگر چنین باشد، باید "صابون" از ریشه سه حرفی "صبین" اشتقاق یافته باشد. و باز هم اگر چنین باشد، یگانه وزنی که برای "صابون" قایل شده بتوانیم "فاعول" خواهد بود، که یکی از اوزان "اسم مبالغه" یا "صیغه مبالغه" است. کسانی که از صرف عربی اندک آگاهی دارند، میدانند که وزن "فاعول" به مانند همه اوزان دیگر مبالغه با "فعل" یعنی "مصدر مجرد" خود از لحاظ معنی "ارتباط اورگانیکی" برقرار میسازد؛ البته این امر در مورد انواع دیگر کلمه نیز صادق است.

اگر در زمینه چند مثال عملی بزنیم:

– جاسوس: آنکه بسیار بیپال و بسیار تجسس کند – از ریشه ثلاثی "جَسَّ" (جَسَس) در معنای "تجسس" و "کاوش"

– طاغوت: آنکه بسیار طغیان کند – از مصدر مجرد ثلاثی "طغی" یعنی "طغیان"

– سالوس: آنکه از بسیار نرمی کار بگیرد و مردم را بفریبد – از ریشه مجرد "سلس" بمعنای "روانی و نرمش"

– ساطور: آنچه بسیار خط بیندازد – از ریشه مجرد "سطر" در معنای "خط"

– فاروق: بسیار فرق کننده – از مصدر مجرد "فرق"

– غاسول: آله شست و شوی، آله غسل – مشتق از ریشه مجرد "غسل"

– شاقول: آله سنجش – مأخوذ از ریشه "شقل" در معنای "وزن کردن یا سنجیدن"

– ناظور: آنکه بسیار نظر افکند، باغبان؛ مأخوذ از ریشه "نظر"

در تمام این مثالها مبینیم که صیغه "فاعول" (اسم مبالغه) با ریشه مجرد خود از نظر معنی در ارتباط عضوی و اورگانیکی قرار دارد.

حالا اگر کلمه "صابون" – که فقط به وزن "فاعول" راست می آید – عربی باشد، باید با مصدر مجرد "صَبَنَ" چنین یک ارتباط اورگانیکی معنایی را برساند. اما در عمل و به چشم سر مبینیم که چنین نیست و مصدر مجرد "صبین" که در معنای "بازداشتن" و "مانع شدن" است، با کلمه "صابون" کدام ارتباط معنایی را نشان نمیدهد.

البته اعراب بعداً - برخلاف تعاملات اصلی صرف عربی - از کلمه "صابون" اشتقاقات "تصبین" (باب تفعیل) یعنی "صابون زدن"؛ "صَبَّانٌ (صیغه مبالغه) را در معنای "صابونساز" یا "صابونفروش"، "مَصْبِنَةٌ" (ظرف مکان) یعنی "کارخانه صابونسازی" و غیره را درست کرده اند، که با مصدر مجرد "صبن" ارتباط نمیگیرند!!!!

2 - بعض فرهنگها کلمه "صابون" را "معرب" میدانند؛ از جمله دو فرهنگ مشهور را که بر "معرب بودن" کلمه صابون تکیه میکنند، پیش میکشیم:
- "فرهنگ معین" لغت "صابون" را معرب کلمه یونانی Sapon میداند و چنانکه در بالا دیدیم این ادعاء مقرون به صحت نیست!!!!
- "لغتنامه دهخدا" کلمه "صابون" را معرب "سابون" قلمداد کرده و غیر مستقیم تصدیق میکند که "سابون" کلمه دری/ فارسی میباشد!!!

استنتاج:

اگر خلاصه و فشرده تمام گفته ها را بحیث نتیجه ملموس (قابل لمس) برای همه بیان نمائیم، خواهیم داشت:
- کلمه "صابون" عربی نیست - چون کدام دلیل مؤجّه، مُثَبِّت و قابل اطمینان سماعی و قیاسی بدین منظور سراغ نداریم - بلکه:

- یا "فارسی/ دری"ست
- یا "معرب" و آن هم معرب "سابون" که کلمه دری/ فارسی میباشد. و اگر "صابون" معرب "سابون" دری/ فارسی باشد، بحیث دری زبان/ فارسی زبان حق نداریم آن را به شیوه اعراب بنویسیم!!!!
- ادعای داکتر معین در "فرهنگ معین" و "برهان قاطع" مبنی بر اینکه گویا "صابون" معرب کلمه یونانی Sapon باشد، درست نیست و این طور نیست که اعراب این کلمه را مستقیماً از "یونانی" گرفته و به قانون تعریب خود "معرب" ساخته باشند.

- من شخصاً دور از تأمل نمیدانم، اگر قبول کنیم که این کلمه را ترکان - که همسایه در بدیوار یونانیان بودند و هستند - از یونانی گرفته و بشکل "صابون" نوشته باشند. برای ترکان که در آن زمان الفبای عربی را در تحریر خود بکار میبستند، تفاوت نداشت که حرف [σ] یونانی یا معادلش [S] فرنگی را در زبان خود به "س" و یا "ص" بنویسند؛ و چنان که دیدیم و بعداً به تفصیل بیشتر خواهیم دید، کلمه "ساچمه" را نیز به "ص" و در هیئت "ساچمه" مینوشتند.

- خواه اصل این کلمه را "فارسی/ دری" بدانیم و یا "ترکی"، نوشتن آن با "ص" درست نیست، چون نه در زبان فارسی و دری و نه در زبان ترکی مخرج حرف "ص" وجود ندارد!!!! پس نه در زبان دری و فارسی و نه در زبان ترکی؛ اجازه نداریم که صوت [σ] یونانی؛ یعنی [S] فرنگی را با حرف "ص" نشان بدهیم!!!!!!!

ساچمه - ساچمه:

ساچمه [ترکی = ساچمه]: سرب مدور ریزه که در تفنگ شکاری ریزند و آنرا آتش کنند. (معین جلد دوم)
چنان که از شرح فرهنگ معین برمی آید، زبان ترکی در زمانی که الفبای عربی را در تحریر بکار میبرد، کلمه "ساچمه" را بشکل "ساچمه" مینوشت. ترکان گویا درک نمیکردند که "ص" با "ج" اصلاً جور نمی آید، ازینرو هردو را در یک لغت - و آن هم در یک لغت "غیرعربی" - توأمان مینگاشتند. ازین شهکاری مگر میگذریم، چون درینجا در مورد زبان دری گپ میزنیم، نه زبان ترکی!!!

سطوری را که اینک می آرم، روشنگرانه و بصورت الحاقی با موضوع ارتباط میگیرند و جزء اصلی بحث ما نیستند!!!!

نوشتن کلمات دری با "حروف خاص عربی":

به همان اندازه که نوشتن کلمات "غیرعربی" به "حروف خاص عربی" در زبان دری نادرست است، دقیقاً به همان پیمانه نوشتن "کلمات دری" به "حروف خاص عربی" هم غلط است!!!! متأسفانه که این اشتباه را حتی در آثار نخبگان ایران و افغانستان دیده میتوانیم. و اگر باور ندارید آثار بزرگانی چون "استاد خلیل الله خلیلی" را - در افغانستان - و آثار استاد "سعید نفیسی" و استادان علامه "عبد الوهاب قزوینی" و "علی اکبر دهخدا" را - در ایران - از نظر بگذرانید. درینجا مراد ازین یادآوری "ایرادگرفتن" بر بزرگان معاصر ادب افغانستان و ایران نیست، بلکه در زمانی که ایشان به پرورش ادبیات و امور ادبی میپرداختند، علم جدید زبانشناسی یا زبانشناسی مدرن بر قلمرو زبان فارسی و دری هنوز سایه نیفکنده بود، تا این استادان در پرتو آن میتوانستند ارتباطات فونولوژیک حروف را در زبانهای مختلف درک کنند. در زمان گذشته چل پنجاه سال پیش ادباء و علمای ادبیات ما نمیتوانستند در بند چنین گپها باشند، چون صلاحیت علمی آن زمان هم چنین حکمی را اجازت نمیداد!!!!

این بحث خسته کن را حسن ختامی باید و شاید. وقتی "باید و شاید" میگویم، معنای اصلی این دو کلمه مد نظر من است؛ یعنی "بایسته و شایسته است". حسن ختام را از زبان محکمه و قضای افغانستان و زیر عنوان "مایون مَقْرُون" انتخاب کرده ام.

"مایون مَقْرُون"

چندی پیش دوستی نقل دو سند از وثائق شرعی افغانستان را در اختیارم گذاشت. قرار بود که او و دگر وارثان خانواده اش جایداد خود را در افغانستان بفروش برسانند. بدین مناسبت باید تعدادی اسناد را ترتیب میکردند؛ از قبیل "وکالت خط" و "حصر وراثت". آن دوست اسناد را با متن و ادبیاتی که خود لازم میدانسته ترتیب کرده و به مهر و تأیید سفارت افغانی در یکی از ممالک اروپائی میرساند. وقتی که اسناد در محکمه تقدیم میشود، نه تنها مورد تأیید محکمه و قضاء قرار نمیگیرد، بلکه با تمسخر قضات نیز مواجه میگردد. اقارب وی در افغانستان مجبور میشوند که متن آن دو سند را از زبان یک قاضی کارگشته محکمه نوشته و به اروپا بفرستند. همان است که اسناد برای بار دوم تهیه میگرددند؛ و این بار در چوکات "ادبیات قضائی" افغانستان.

به هر صورت کار آن دوست سر براه میگردد، ولی فارمولبندی آن اسناد آن قدر برایش مضحک و رنج آور است، که آن را نقل هر مجلس میسازد و در هر جا از آن "ادبیات خاص" نقل میکند. وی نقلی از آن دو سند را برای خندیدن و پندگرفتن این دوست خود هم فرستاده بود و من همان را حسن ختام این نوشته میگردانم.

متن "وکالت خط"

مایون موکلون مذکورون به رضاء و رغبت خودها حاضران سفارت کبرای افغانستان مقیم ... گردیده، در حال نفاذ جمیع تصرفات شرعی و حقوقی خودها چنین اقرار شرعی و قانونی میداریم که مورث مایون که از تقدیرات الهی فوت نموده است و در مورد فوتیت موصوف وثیقه حصر وراثت سند ... مؤرخ ... در سفارت کبرای افغانستان مقیم ... ترتیب گردیده و مایون موکلون ورثه های شرعی و قانونی موصوف ثابت شده ایم، از اینکه از مورث مایون ... باغ و زمین زراعتی واقع ... ولسوالی ... مندرج سندهای ملکیت های زمین حکومت دیموکراتیک ... و اسناد مالیه دهی میباشد و حدودات و مشخصات آن برای وکیل مایون معلوم است، به ارث باقی مانده است. از اینکه مایون بنا بر مشکلات به افغانستان رفته نمیتوانیم، بناءً اصالتاً از جانب خودها محترم ... ولد ... خان ... ولد ... خان، دارنده تذکره نمبر ... را که خودش نیز ... مایون و از جمله ورثه میباشد، به حیث وکیل وکیل بالتوکیل شرعی و قانونی عام و تام در قسمت اخذ و قبض و سهام مایون از متروکه و در قسمت سرپرستی، اجاره، کرایه، گروی، فروش، بیع قطعی، جایزی، اجرای قبالة شرعی برای مشتری، اخذ ثمن بیع از ید مشتری، اخذ مثنی قبالة و اگر موضوع به دعوی در قبال متروکه موروثی مایون بانجامد، در تمام مراحل محاکماتی از محکمه ابتدائیه الی محکمه ثلاثه به دعوی و دفع دعوی تعیین و مقرر نمودیم و در موارد فوق الذکر صلاحیت عام و تام دارد و در اقرار خودها صادقون میباشیم.

متن سند "حصر وراثت"

مایون مقرون که شهرت ما درج فورمه هذا میباشد، در حال صحت عقل و نفاذ جمیع تصرفات شرعی و قانونی خودها بوده چنین اقرار شرعی میداریم که ... ولد ... را معرفت کامل داشتیم و موصوف از تقدیرات الهی در سال ... هـ ش در کابل داعی اجل را لیبیک گفته فوت نموده حیات نمی باشد، از متوفی مذکور صرف یک پسر بطنی به اسمی ... ولد ... باقی مانده لا غیر. بعداً از تقدیرات الهی ... نام مذکور ولد... به تاریخ ... میلادی در شهر ... فوت نموده، از متوفی مذکور اولادهای بطنی، ورثه های ذیل باقی مانده اند:

1 - ...

2 - ...

3 - ...

4 - ...

لا غیر.
در اقرار خودها صادقون میباشیم که از متوفی ... همین چهار نفر ورثه باقی مانده و دیگر ورثه نداشته و ندارد. همچنان دو نفر شاهدان مذکوران ادای شهادت نمودند که مقرون مذکورون را معرفت کامل داریم، نامبدل و خلاف اقرار نکرده اند، در صورت ظهور خلاف مسئول و جوابده میباشیم.

خواننده ارجمند به رؤیت دو سند از زبان "ادبیات قضائی افغانستان" میتواند عمق "عربی مآبی"، "عربی زدگی" و "استعراب" قضات و اهل محاکم ما را دریابد و دریابد که ایشان بخاطر گل روی زبان عربی بر لسان خود هم رحم نمیکردند و نمیکنند و بلکه حتی "ضوابط و قانونمندی زبان" خود را در پای "زبان عربی" حلال میکردند و میکنند؛

که هزاران بار حرام شان باد!!!!!!!

امیدوارم که:

خوانندگان گرانقدر بعد از علم آوری و ارزیابی استدلالات این قلم بدین نتیجه رسیده باشند، که نوشتن کلمه مورد مناقشه با "سین" درست است و اینکه نوشتن آن در هیئت "صابون" فاقد مجوز دستوری میباشد. اطمینان کامل میدهم که دروازه های پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" برای بحث و مناقشه بعدی درین زمینه و هر زمینه دیگر باز است!!!!!!